

# تاریخ و آزادی از دیدگاه آیزایا برلین

رامین جهاننگلو



۱۳۷

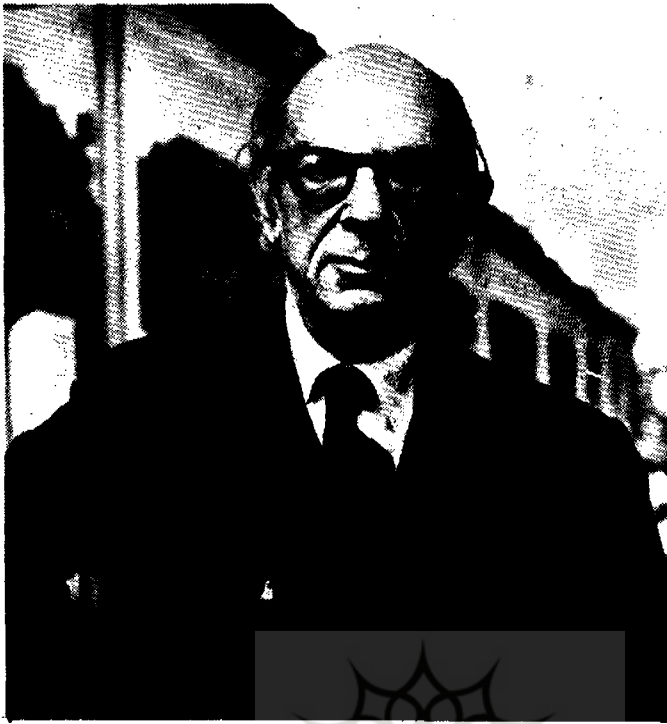
نوشته‌های آیزایا برلین حوزه‌های گوناگونی از فلسفه و شناخت را در بر می‌گیرند، ولی توجه ما، مانند همه هم‌عصرانش معطوف به دو مفهوم «تاریخ» و «آزادی» بوده است، که موضوعات اصلی یکی از مشهورترین کتابهای فلسفه سیاسی معاصر، چهار مقاله درباره آزادی را تشکیل می‌دهند.

ما در اینجا نخست به مسأله «جبر» از دیدگاه برلین و ارتباط آن با مفاهیم انسان و تاریخ می‌پردازیم. سپس پرسش فلسفی در دیدگاه برلین و ارتباط آن با مفهوم «آزادی» را مدنظر خواهیم داشت.

## — مسأله «جبر» از دیدگاه آیزایا برلین

### ارتباط آن با مفاهیم «انسان» و «تاریخ»:

از دیدگاه آیزایا برلین میان دو مفهوم «جبر» و «فاتالیسم» تفاوت اساسی وجود دارد. فاتالیسم به رأی او عقیده‌ای است که تصمیمات انسانی را از حیطه نفوذ و خواست انسان خارج می‌داند، و به این دلیل باطل و بیهوده است. اما در مورد «جبر» به گونه دیگری می‌اندیشد و رای رد آن از مفهوم «تاریخ» یاری می‌جوید. برلین بر این عقیده است که دلایل اقامه شده در باب «جبر» در تاریخ فلسفه فاقد هر گونه قطعیت است. زیرا به گفته او اگر از سویی کلیه رویدادهای تاریخی و اجتماعی را حاصل جبری رویدادهای تاریخی دیگر بدانیم و از سوی



• پروفیسور آیزیاہ برلین

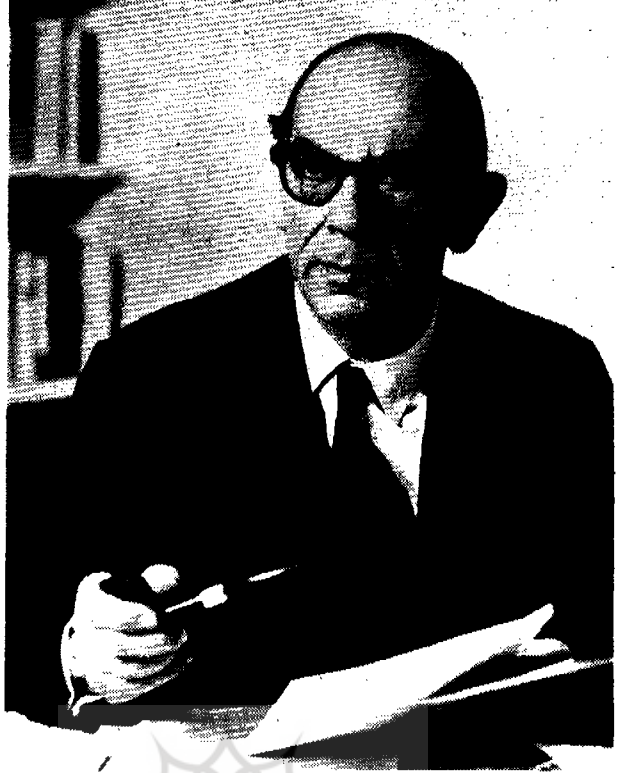
دیگر این امر را بپذیریم که انسان‌ها آزاد و خودمختارند که در اعمال تاریخی خود از میان دو راه یک را برگزینند، در اینجا دچار نوعی تناقض و اختلاف گویی شده‌ایم. به همین دلیل از نظر برلین آ دسته از مورخان و فیلسوفانی که ناسازگاری مسؤلیت با مفهوم «جبر» را نمی‌پذیرند، به خف می‌روند. البته این بدان معنی نیست که برلین مورخان را به نتیجه‌گیری‌های اخلاقی در زمینه تاری دعوت می‌کند، زیرا به عکس از آنان می‌خواهد که بی‌طرف باشند و در تحقیقات تاریخی خود به احساسات راه ندهند. برلین بر این عقیده است که مورخ در کار خود می‌بایستی از موضوع خود فاصله لازم را داشته باشد تا درک و فهم کامل‌تری از آن حاصل کند. البته می‌توان الگوهای مشخص کرد که جنبه‌ی عینی داشته باشند، ولی بدیهی است که این الگوها باید جهت‌گزینش و عم آزاد انسان‌ها فضای لازم را برای آنان فراهم آورند. در غیر این صورت تمامی بینش‌ها باید مطابق این الگوها باشند. به همین جهت به گفته برلین، ما زمانی که در مقابل نظام‌های سیاسی ایدئولوژیکی‌ای قرار می‌گیریم که افراد را مجبور می‌کنند که به یک نحو در مورد هدف‌های زندگی اجتماعی بیاندیشند و عمل کنند، دیگر تصور و تفکر در مورد نظریات و مفاهیم فلسفی و سیاسی امکان‌پذیر نیست. زیرا به اعتقاد وی هر گاه که درباره‌ی غایت زندگی اجتماعی توافق مطلق و همیشگی حاصل شود، آنچه باقی می‌ماند مسأله‌ی طریقه عمل است و نه انتخاب عمل. در این صورت سیاسی دیگر به معنای هنر سازماندهی اجتماع و نتیجه مستقیم پرسش فلسفی نیست. در آنجا که حد انتخاب از تک‌تک افراد جامعه سلب شود، سیاست نیز در مقام یک علم (epistémé) مورد نظر است.

و تنها افرادی که از این علم شناختی دارند حق خواهند داشت در امور سیاسی دخالت کنند و راجع به آن نظری ارائه دهند. به عبارت دیگر کلیه مسائل سیاسی و اجتماعی به مسائل فنی مبدل خواهند شد که بایستی به عهده کارشناسان سیاسی وا گذاشت. ما در تاریخ اندیشه سیاسی به نمونه‌های گوناگونی در این زمینه برمی‌خوریم که هر یک به نوعی پرسشهای فلسفی را به منظور دستیابی به آرمانی سیاسی طرح کرده‌اند و این آرمانها به نوبه خود در هر گونه پرسش فلسفی آتی نقطه پایانی بوده است. سه نمونه اصلی این اندیشه را برلین در نزد افلاطون، هگل و مارکس نشان می‌دهد: این سه نمونه اندیشه فلسفی در قلمرو نظریه «تزویر عقل تاریخی» قرار می‌گیرد که عملکرد ضروری آن در تاریخ به شکل بینشی معادی از رهایی کل بشر عرضه می‌شود. ما در چهارچوب این نظریه با فرد در مقام «فاعل حقوقی» روبرو نیستیم، بلکه در برابر «فاعل تاریخی‌ای» قرار می‌گیریم که آزادی او از پیش در تمامیت منطبق فرایند رهایی بشری تعیین شده که به شکل عقلانی سامان یافته است. بدین ترتیب در اینجا هر گونه تلاش برای تأسیس و تکوین احکام اخلاقی و حقوقی از سوی افراد بیهوده به نظر می‌رسد. زیرا در چهارچوب جبریت تاریخی عقل هر گونه کوشش برای طرح مسأله خودمختاری فرد در تضاد مستقیم با ماهیت جبری و تاریخیگر عقل تاریخی است. در اینجا به این سخن کانت می‌رسیم که می‌گوید: «اگر قرار باشد قوانین حاکم بر پدیده‌های دنیای خارج بر همه چیز حکومت کنند، اخلاق نابود خواهد شد.» به عبارت دیگر در نظام اندیشه جبری مفاهیمی چون آزادی عمل و مسؤولیت اخلاقی در معانی معمول آن نابود می‌شوند و مفهوم «اندیشه فلسفی» نیز ناگزیر در معرض تجدید نظر قرار می‌گیرد. به همین جهت از نظر آیزایا برلین وحدت روش در فلسفه و عدم کوشش در طرح سؤال و حتی پاسخ به پرسش‌هایی که به ذهن خطور می‌کنند، ما را به سوی نوعی «انجماد فکری» می‌برد که خطر روی کار آمدن اندیشه‌های سیاسی ابتدایی و خام را به دنبال دارد. زیرا به گفته برلین هدف فلسفه «جویندگی حقیقت فلسفی» است، ولی حقیقت فلسفی در اندیشه یک فیلسوف خلاصه نمی‌شود، بلکه نتیجه برخورد و گفت‌وگویی است که میان اندیشه‌های فلسفی گوناگون وجود دارد. برلین معتقد است که تمامی انسان‌ها در تمامی اعصار قادرند که پرسش‌های فلسفی طرح کنند. بنابراین تا زمانی که بشر زنده است، فلسفه نیز پایان نخواهد داشت. ولی این بدان معنا نیست که به فیلسوفان حرفه‌ای نیاز نداریم. آنان می‌توانند واژه‌ها، مفاهیم و اصطلاحاتی را که با آنها می‌اندیشیم تجزیه و تحلیل کنند و این خود تفاوت بزرگی در پیشرفت علم و اندیشه بوجود می‌آورد. پس وظیفه فیلسوف این است که تا حد توانش نیروی نقادی جامعه را فزونی بخشد. در اینجا گفته آیزایا برلین را به یاد می‌آورم که از قول هرولد مک‌میلان برایم تعریف کرد: «هرولد مک‌میلان بیش از جنگ جهانی اول وقتی در آکسفورد دانشجوی بود در جلسات درس فلسفه استادی به نام جی. ای. اسمیت (Smith) شرکت می‌کرد که استاد مابعدالطبیعه هگلی بود. استاد در نخستین جلسه درس، دانشجویان را مخاطب قرار داد و گفت: «آقایان، شما در آینده حرفه‌های مختلفی خواهید داشت، بعضی از شما وکیل، برخی نظامی، گروهی پزشک یا مهندس می‌شوید. تعدادی هم کارمند دولت خواهید شد. چند نفری هم زمیندار یا سیاستمدار خواهید شد.

بگذارید هم اکنون به شما بگویم آنچه در این خطابه‌های درسی به شما خواهم گفت، در هیچ یک از زمینه‌هایی که در آنها کوشش خواهید کرد، کمترین کاربردی ندارد. اما یک نکته را می‌توانم به شما قول بدهم، و آن این است که اگر شما این درس‌ها را تا آخر دنبال کنید، همیشه می‌توانید بفهمید که آدمها کمی چرند می‌گویند. بنابراین یکی از نتایج اندیشه فلسفی تشخیص استدلالهای بد، یاوه‌گویی‌ها، سخنان مبهم و سوء استفاده از عواطف و ساده‌اندیشی افراد به قصد پیشبرد یک هدف سیاسی یا اقتصادی است. به همین دلیل جامعه‌ای که در آن توانایی تفکر فلسفی و طرح فلسفی مسائل وجود نداشته باشد، توانایی موشکافی خطابه‌های سیاسی دولتمردان هم وجود ندارد. همانطور که می‌بینیم فلسفه از دیدگاه اندیشمندی چون برلین نتیجه برخورد میان اندیشه‌های گوناگون است، و نه نسخه‌دادن ارزشها و معیارهایی که بنا به تعریف یکبار برای همیشه برای افراد تعیین شده‌اند. از این رو اندیشه فلسفی بدون تغییر و تحول امکان‌پذیر نیست، زیرا برخورد اندیشه‌ها خود حاصل تغییر و تحول زندگی اجتماعی است و این تغییر به نوبه خود موضوعات و مسائل فکری و ذهنی نو و تازه‌ای بوجود می‌آورد که گاه موجب فرسودگی و انقراض الگوها و ساختارهای قبلی است. اما شکی نیست که طرح این پرسش‌ها مستلزم محیط فکری آزاد است. در اینجا به بخش دوم از بحث آیزایا برلین می‌رسیم که چگونگی طرح پرسش فلسفی و ارتباط آن با مسأله آزادی است.

**۲- طرح پرسش فلسفی و مسأله آزادی:**

تاریخ قرن بیستم به روشنی نشان می‌دهد، که در نظامهای توتالیتر و دیکتاتوری نه تنها کوششی برای پاسخ‌دادن به پرسش‌های فلسفی از سوی حکمرانان و شهروندان صورت نمی‌گیرد، بلکه دولت‌ها از طرح سؤال ممانعت می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که قواعد، هنجارها و نهادها زیر سؤال بروند. از این بدتر، عادت طرح پرسش و انتقاد سازنده نیز کم‌کم از بین می‌رود. به همین دلیل در کشورهای که عادت سؤال کردن و طرح پرسش‌های انتقادی در مورد مسائل وجود ندارد، در حقیقت نوعی جزم‌گرایی فکری جایگزین سنت فلسفه انتقادی می‌شود. در اینجا از لابلای اندیشه‌های سیاسی آیزایا برلین به رابطه تنگاتنگ میان آزادی و فلسفه پی می‌بریم. به گفته برلین آزادی خود شرط لازم طرح پرسش فلسفی است، ولی در عین حال آزادی خود مفهومی فلسفی است که محور اصلی هر نوع اندیشه انتقادی است. برلین معتقد است که دو پرسش اصلی در مورد مسأله آزادی وجود دارد. پرسش نخست اینکه: «چه کسی بر من فرمان می‌راند؟» و پرسش دوم: «تا چه حد من زیر فرمان هستم؟» این دو پرسش هر یک به نوبه خود تعیین‌کننده مفهومی از آزادی است. در اینجا به دو مفهوم «آزادی مثبت» و «آزادی منفی» نزد آیزایا برلین بزمی‌خوریم که به گفته او مکمل یکدیگرند. زیرا به لحاظ تاریخی مفهوم مثبت آزادی که در پاسخ به پرسش «اریاب کیست؟» معنی می‌یابد از مفهوم منفی آزادی به منزله جواب به پرسش «حدود اختیارات من چیست؟» برخاسته، ولی در طول تاریخ، فاصله میان این دو مفهوم به تدریج زیاد شده است. اتفاقی



پروفسور آیزایا برلین

که از نظر برلین در اینجا رخ داده تبدیل اندیشه آزادی در جریان تاریخ به آیین زور و ظلم و ستم است.

به عبارت دیگر، به گفته برلین مفهوم «آزادی مثبت» در سیر تاریخی بشریت از اصل معنی خود به دور افتاده، زیرا هر بار که این پرسش مطرح شده که «چه کسی بر من فرمان می‌زاند؟»، فرضیه عدم مداخله در سیاست در راه تأیید مراسم‌های ایدئولوژیکی مورد استفاده قرار گرفته است. در حقیقت برلین بر این اعتقاد است که «آزادی مثبت» و «آزادی منفی» صرف‌نظر از زمینه‌های مشترکی که دارند، فارغ از اینکه کدام در معرض انحراف بیشتری بوده‌اند، به هر حال یکسان نیستند. بدین‌گونه می‌توان گفت که هر یک از این دو آزادی فی‌نفسه دارای هدفی جداگانه است که الزاماً با هدف‌های دیگر سازگاری ندارد. در چنین حالتی مسأله انتخاب و ترجیح پیش می‌آید. آیا باید در شرایط خاص جانب اکثریت را گرفت هر چند که به‌زیان اقلیت تمام شود؟ آیا باید از برابری و مساوات اجتماعی به‌زیان آزادیهای فردی هواداری کرد؟

همانطور که می‌بینیم اساس مطلب تنها تشخیص مرز میان دو مفهوم مثبت و منفی آزادی نیست، بلکه کوشش در ایجاد تعادل میان این دو نیز هست. به گفته آیزایا برلین هر گاه آزادی مثبت به‌اندازه کفایت تحقق یابد، باید از آزادی منفی کاسته شود. اگر تعادل میان این دو مفهوم آزادی وجود داشته باشد، تحریف و تفسیر آنها دیگر کار ساده‌ای نیست. پس موضوع اصلی بحث برلین ردّ و نقد الگوهای فکری و فلسفی است که می‌کوشند تا با هماهنگ‌ساختن ارزشهای گوناگون،

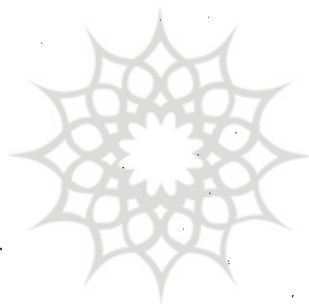
آزادی‌گزینش و انتخاب را که زاییده تکاپویی زندگی است نابود سازند. زیرا به قول جان استوارت میل اگر انسان آزاد نباشد که بتواند به دلخواه خویش زندگی کند و هر راهی را که می‌پسندد، پیش گیرد پیشرفت تمدن بشری امکان‌پذیر نخواهد بود. همچنین آنجا که اندیشه‌ها در بازار آزاد عرضه نشوند حجاب از چهره حقیقت برخوردار افتاد و فضایی برای ابتکار و خودجوشی و نبوغ و قدرت فکری و شجاعت اخلاقی باقی نخواهد ماند و چنین جامعه‌ای بنا به قاعده در زیر بار فشار رکود جمعی در هم خواهد شکست. به عبارت دیگر به گفته آیزایا برلین اگر آدمی موجودی قائم به ذات است، یعنی موجودی که خود تعیین‌کننده ارزشها و هدفهای خویش است، در این صورت هیچ چیز بدتر از این نیست که با او رفتاری شود که گویی قائم به ذات نیست و همانند شیئی اسیر دست عوامل خارجی است. به همین دلیل از نظر آیزایا برلین طرح مسأله آزادی انسان بدون پرسش در مورد مفهوم «خودمختاری» ممکن نیست. برلین در اینجا با کانت هم عقیده است که می‌گوید: «هیچکس نمی‌تواند مرا مجبور کند تا به سعادت من مطابق سلیقه او تن در دهم». پس از دیدگاه برلین مقوله‌ای به نام «سعادت از پیش تعیین شده» وجود ندارد و هر کسی آزاد است که تعیین‌کننده سعادت خویش باشد. از این رو برلین به این مسأله معتقد است که فرد آزاد و خودمختار موجودی متعالی است و ارزشهای او همگی ثمره عمل و کنش آزاد اوست. چنین انسانی از نظر برلین مطیع و تابع نیست، بلکه از استقلال نظری و عملی برخوردار است و برای دست یافتن به آزادی خویش از عقل نقاد خود بهره می‌گیرد. در اینجا آیزایا برلین با استناد به مقاله «روشنگری چیست؟» کانت و این شعار عصر روشنگری: «Sapere Aude» (این شهامت را داشته باش که بیاندیشی)، پیروی از عقل و مبارزه با جهل و انجماد اندیشه را موضوع اصلی فلسفه آزادی می‌داند. آنجا که کانت در مورد این موضوع تأکید می‌کند که همه آدمیان اهلیت برای حکومت عقلایی و تأسیس جمهوری را دارا هستند و بنابراین راه وصول به آزادی خارج از اراده انسانها نیست. برلین نیز به نوبه خود معتقد است که میزان آزادی فرد یا ملتی در انتخاب زندگانی دلخواه خویش از طریق سنجش ارزشهای جامعه به دست می‌آید. ولی فراموش نکنیم که از نظر برلین دست یافتن به چنین آزادی تنها از راه کثرت‌گرایی فکری و فلسفی امکان‌پذیر است، زیرا به گفته او هر چند که وحدت‌گرایی و ایمان به وجود ضابطه‌ای واحد مایه آرامش فکر و دل انسانها را فراهم می‌آورد، ولی به هر حال این معیار هر چه باشد به سبب نرمش‌ناپذیری و ماهیت جزم‌گرایش در برخورد با تحولات تاریخی تبدیل به وسیله‌ای می‌شود برای توجیه خشونت‌ها و توحش‌های سیاسی و همانند پروکروست راهزن افسانه‌ای اساطیر یونانی برای وفق دادن اندیشه‌های امروزی با الگویی که از گذشته‌ای تاریخی آمیخته با تخیلی اسطوره‌ای سرچشمه می‌گیرد، افراد جامعه و عقایدشان را روی میز تشریح ایدئولوژی لت‌وپار می‌کند. در حالیکه از نظر برلین فلسفه کثرت‌گرایی معتقد به تکثر در غایات و مقاصد انسانی است و از رقابت و برخورد همیشگی و دائمی آنها آگاه است. فراموش نکنیم که از دیدگاه برلین کثرت‌گرایی و لیبرالیسم الزاماً مفاهیمی یکسان نیستند، زیرا برلین بر این عقیده است که برخی از نظریات لیبرالها از ماهیتی کثرت‌گرا برخوردار نیست. به همین جهت برلین برخلاف فن

یک (Hayek) و میلتون فریدمن معتقد به هیچ نوع تعیین‌گرایی تاریخی عقاید لیبرالی نیست، بلکه ط آنها را می‌پسندد زیرا به گفته او به‌ما بیشترین فرصت و امکان انتخاب در مورد جامعه را دهند. بنابراین از نظر برلین لیبرالیسم حاوی پاسخ‌های نهایی برای جامعه بشر نیست. به همین دلیل نیز متفکری چون برلین از مخالفان سرسخت نظریه «پایان تاریخ» فوکویاما است که در واقع به نوبت کمونیسم را نشانه‌ای از سیر جبری تاریخ به سوی دموکراسی می‌داند. مهم از نظر برلین عدم مساواتی و ناسازگاری پاسخ‌هایی است که افراد جامعه به پرسش‌ها می‌دهند و تا زمانی که فضای باز برای برخورد این ارزشها وجود دارد، دموکراسی نیز امکان‌پذیر است.

به گفته آیزایا برلین وظیفه و تکلیف فلسفه سیاسی نیز آزمون و ارزیابی ادعاهای نظری و ناگونی است که خود را به عنوان اهداف آرمانی جامعه معرفی می‌کنند. به همین جهت فلسفه سیاسی نیز مانند دیگر بخش‌های فلسفه در پی روشن‌ساختن واژگان و مفاهیمی است که کل‌دهنده دیدگاه‌های اجتماعی گوناگون است، و نه در جست‌وجوی راه‌حلی یگانه برای مسائل انسانی. در نتیجه به نظر وی اعتقاد به راه‌حل نهایی در زمینه فلسفه سیاسی توهمی بیش است. زیرا برلین همچون هرتسن، نویسنده کتاب گذشته و اندیشه‌های من معتقد است که هدف غایی زندگی چیزی جز زندگی نیست» و «طبیعت و تاریخ پُر است از آشفتگی و هم‌ریختگی تصادفی و بی‌معنا. به همین دلیل قهرمان برلین و اندیشمندان و هنرمندانی که او توصیف زندگی و آثار آنان پرداخته است، همگی کسانی هستند که نه به حقایق غایی و مطلق متقدمند و نه در پی نظریه‌ای وحدت‌گرایانه از زندگی و جهان هستند. برای مثال ماکیاوولی که نول برلین نخستین دوگانه‌گرای مُدرن است، اندیشمندی است که سنت وحدت‌گرایی را در پیشه اروپا می‌شکند. زیرا ماکیاوولی متفکری بود که متوجه شد در جامعه دو نوع اخلاق وجود دارد: از یک‌سو اخلاقی مبتنی بر نیرو، توانمندی، قدرت‌طلبی، میهن‌دوستی و جسارت جمهوریخواهی و از سوی دیگر اخلاق دینی ترک دنیا، تدارک برای جهان آخری و فرونشاندن رت دنیوی به‌سود آخرت. همچنین ویکو (Vico) از دیدگاه برلین متفکری است که ایده «تنوع» در فرهنگ مُدرن اروپا بنیان نهاد. به گفته برلین اهمیت ویکو در توجه عمیق او به پیشرفت‌های فرهنگی تجلّی می‌یابد. ویکو فرهنگ‌ها را نه به گونه‌ای پوزیتیویستی، بلکه از لحاظ بی‌شناختی از یکدیگر متمایز می‌کند و به همین دلیل مبنای تأکید را نه بر شباهت‌ها، بلکه بر تلاف‌های میان آنها می‌گذارد. کثرت‌گرایی تاریخی ویکو تبلور خود را در کثرت‌گرایی فرهنگی هررد (Herder) می‌یابد، که از نظر برلین شایان توجه و مطالعه است. موضوع اصلی اندیشه هررد، گسترده سنت‌های ملی و فرهنگی است. هررد از جمله متفکرانی است که موضوع «روح ملی» (National Geist) را برای نخستین بار مطرح می‌کند و به همین جهت تفوق ملتی بر ملت دیگر را بدت نفی می‌کند. هررد معتقد است که هر ملتی محقق است راه پیشرفت را به شیوه خویش مابد. ولی ملت از نظر هررد با دولت تفاوت دارد. ملت به اعتبار هررد موجودیت فرهنگی مردمی تشکیل می‌دهد که به زبان واحدی سخن می‌گویند، در سرزمین واحدی زندگی می‌کنند و دارای

آداب و رسوم واحدند و گذشته جمعی واحدی دارند. بنابراین هر دو عنصر فرهنگی را از عنصر ژنتیکی مهمتر می‌داند. به همین جهت نیز هر دو مانند هگل معتقد نیست که هر ملتی تنها یکبار سه فرهنگی خود را ایفا می‌کند و سپس از صحنه تاریخ خارج می‌شود. برای هر دو مهم این است که ما ملت‌های دیگر آشنا شویم، زبانهای آنها را بیاموزیم، کتابهایشان را بخوانیم و با ترس‌ها، آرزوهای دیگر تصورات جمعی و قومی آنها آشنا شویم.

این پیش هر دو در واقع مرکز نقل اندیشه کثرت‌گرایی برلین است. برلین نیز معتقد است که فرهنگ‌های گوناگون آرمان‌های متفاوت دارند و این آرمان‌ها که تشکیل دهنده ارزشهای غایی این فرهنگ‌ها هستند، در همه فرهنگ‌ها یکسان نیستند. بنابراین برای درک اینکه چرا ملتی موقعیت تاریخی خاصی هدف مشخصی را دنبال می‌کند، مستلزم آشنایی با ریشه‌های فرهنگ آن ملت است. آشنایی با فرهنگ‌های گوناگون موضوع اصلی اندیشه کثرت‌گرایی برلین تشکیل می‌دهد که محور واقعی هر گونه اندیشه درباره تمدن است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی